

# جانباز عبدالرضا نوعی خدابادی بالای ۷۰ درصد نمی توانم صحبت کنم....



از آقا عبدالرضا می پرسم دست راست و بقیه بدن هیچ تحرکی ندارد و او باز هم کوتاه جواب می دهد: «هیچی».

از او درباره اولین حضورش در جبهه می پرسم که می گوید: «سال ۶۲، ۶۴ و ۶۵ جبهه، شلمچه، ۵» و یکی از دوستان اش کمک می کند و می گوید در عملیات کربلای ۵ به درجه رفیع جانبازی نائل شده است. او سر و کمرش که محل اصابت ترکش بوده است را نشان می دهد و باز هم فقط یک کلمه می گوید: «ترکش، ترکش».

انگیزه اش را از رفتن به جبهه سوال می کنم، که این بار ابروها را درهم می کشد و محکم می گوید: اصل... کشور... میهن... همه مهم... اسلام... او بعد از این که چندبار یک جمله را تکرار و تمرین می کند، اشک در چشمانش حلقه می زند و با بغض می گوید: «نمی توانم صحبت کنم...»

فقط گردن و دست راست آقا عبدالرضا تحرک دارد، اما دست از تلاش برای این که صحبت کند بر نمی دارد و منقطع می گوید: «سمت چپ، فلج، فقط ۴ انگشت دست... گردن... حرکت... بقیه فلج»

عبدالرضا نوعی خدابادی جانباز ضایعه نخاعی متولد ۱۳۲۴ که به همراه چند تن از جانبازان در محوطه آسایشگاه جانبازان ضایعه نخاعی سلمان فارسی است که سعادت دیدار با او را پیدا می کنم، دوستان اش می گویند آقا عبدالرضا مسن ترین جانباز آسایشگاه است هم رزمان دیروزش، هنوز هم احترام او را دارند و نوبت صحبت کردن را به او می دهند اما دریغ و صد افسوس که نمی شد پای حرف هایش نشست و گوش داد او فقط چند کلمه صحبت کرد با همین چند کلمه هم می توان فهمید که حال و روز این جانباز چگونه است، از همین چند کلمه هم می شد درس صبوری و استقامت گرفت، از همین چند کلمه هم می شد به دریایی از عشق و ایمان به وطن و میهن و ایران اسلامی رسید. او رودخانه ای زلال است که به اقیانوسی از فداکاری و ایثار می رسد.

فقط گردن و دست راست آقا عبدالرضا تحرک دارد، اما دست از تلاش برای این که صحبت کند بر نمی دارد و منقطع می گوید: «سمت چپ، فلج، فقط ۴ انگشت دست... گردن... حرکت... بقیه فلج»